

شهادت نامه فرناز عبدلی

فرناز عبدلی در جریان بازداشت های دسته جمعی طراحان لباس، عکاس ها و مدل های شیراز دستگیر شد. او برای حدود یک ماه در بازداشتگاه سپاه شیراز بود و پس از آزادی موقت در دادگاه بدوی به پنج سال حبس و دو سال محرومیت از اشتغال در حوزه طراحی لباس و مد محکوم شد. یازده بازداشت شده دیگر این پرونده نیز هر کدام به حبس های پنج ماهه تا پنج ساله محکوم شدند. حکم زندان فرناز عبدلی در دادگاه تجدید نظر به دو سال حبس کاهش یافت. او در سال ۹۶ پیش از اجرای حکم ایران را ترک کرد. نسخه وب این شهادت نامه را از [این جا](#) بگیرید.

مشخصات

اسم کامل: فرناز عبدلی
تاریخ تولد: ۱۳۶۶
محل تولد: فسا، استان شیراز
گروه مصاحبه کننده: اطلس زندان های ایران، زیرمجموعه اتحاد برای ایران
تاریخ مصاحبه: آذر ۱۳۹۶

پیشینه

۱- من فعالیت‌های هنری و اقتصادی خودم را که بیش از همه بر طراحی لباس استوار بود از سال ۱۳۹۰ در شیراز آغاز کردم. مدتی بعد به تهران نقل مکان کرده و در آنجا به کار پرداختم.

۲- در تابستان سال ۱۳۹۲ پرونده‌ای به اتهام «فراهم نمودن موجبات و تشویق مردم به فساد و فحشا و ارتکاب جرائم رایانه‌ای» از طریق طراحی و فروش لباس و کار در عرصه مدلینگ در شعبه ششم دادسرای ناحیه ۳۳ تهران (اوین) برای من گشوده شد. ادعای پلیس امنیت تهران این بود که من از اسرائیل برای نفوذ فرهنگی در ایران پول گرفته‌ام. در جلسات بازپرسی از این اتهام تبرئه شده و برای من قرار منع تعقیب صادر شد. نام بازپرس شعبه آقای جعفری بود.

۳- در تابستان و پاییز ۱۳۹۴ افرادی را که بعداً هم‌پرونده‌ای‌های من شدند، در شیراز دستگیر کردند. من بعضی از آن‌ها را نمی‌شناختم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم که دستگیری آن‌ها به من هم مربوط می‌شود. من در این مدت به کار و زندگی خودم در تهران ادامه می‌دادم.

دستگیری

۴- در ۲۰ اسفند ۱۳۹۴ در تهران بازداشت شدم. از من خواسته بودند که به اداره اماکن خیابان مطهری بروم. در آنجا به من گفتند که از سازمان حفاظت اطلاعات سپاه فجر شیراز برای دستگیری من نیابت دارند. به من گفتند که سپاه شیراز ادعا کرده است که من مجرم فراری هستم و چند سال است که در تعقیب من هستند. از آنجا به خانه من رفتیم. پس از تفتیش بخشی از وسایل من، از جمله کتاب‌ها، مجلات، لپ‌تاپ، تلفن همراه و هارددیسک من را ضبط کردند. بعداً هم هیچ وقت این وسایل را به من پس ندادند. سپس من را به یک سلول انفرادی در [زندان اوین](#) منتقل کردند. چون پنج‌شنبه بود به شیراز منتقل نشدم. تا شنبه در اوین ماندم. روی دیوار سلول من برگه‌ای نصب شده بود که حقوق متهم، از جمله حق هواخوری را یادآور می‌شد. به من کتاب و مجله می‌دادند. اما به من اجازه تماس با خانواده‌ام را ندادند. من را با چشم‌بند به اتاق بازجویی منتقل کردند. مردی در آنجا به من گفت که دلیل دستگیری‌ات را بگو تا بتوانم کمکت کنم. برای من روشن نبود که چرا دستگیر شده‌ام. به نظر می‌رسید در تهران نیز نمی‌دانستند که دلیل دستگیری من چیست.

بازداشتگاه سپاه شیراز

۵- شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۴ با هواپیما به شیراز منتقل شدم. سپاه شیراز یک فضای هیستریک ساخته بود. اتومبیل‌های خود را پای هواپیما آورده بودند. مسافرهای دیگر را نگه داشتند و من را اول پیاده کردند. در اتومبیل به من دست‌بند و چشم‌بند زدند و یک چادر نیز روی سرم انداختند.

۶- من را به بازداشتگاهی در زرهی شیراز منتقل کردند. بازداشتگاهی که به آن منتقل شدم کاملاً نوساز بود. در فاصله پیاده‌روی از اتومبیل تا ساختمان از زیر چشم‌بند می‌دیدم که روی زمین گچ و سیمان ریخته و معلوم بود که هنوز ساخت و ساز آن‌جا تمام نشده است. من را به یک سلول انفرادی منتقل کردند. مطمئنم که در راه‌روی من، هیچ کس دیگری زندانی نبود. غیر از من، نگهبانان و بازجویان کس دیگری در آن‌جا حضور نداشت.

۷- در روزهای اول در [بازداشتگاه سپاه شیراز](#) به من کتاب و مجله نمی‌داند و حق تماس با خانواده‌ام را نیز نداشتیم. من بر حقوق خودم پافشاری می‌کردم. از این‌که خانواده‌ام هیچ اطلاعی از وضعیت من ندارند بسیار برآشفته بودم. سپاه شیراز هنگام انتقال به من دست‌بند می‌زد. طوری دست‌بندها را می‌بستند که مچ دست‌های من زخمی شده بود. آن‌ها دو بار من را کاملاً برهنه کردند که ببیند آیا تتو یا نشانه‌های شیطان‌پرستی دارم یا نه. من هر بار مقاومت می‌کردم و همین موجب تنش می‌شد.

۸- بازجوی سپاهی عکس‌های خصوصی من را از هارد برداشته بود، پرینت کرده بود و آن‌ها را به من نشان می‌داد. بخشی از بازجویی‌ها به سوالات این‌چنینی از زندگی خصوصی من می‌گذشت که ارتباطی با پرونده نداشت. من تجربه نداشتیم و به همین دلیل در ابتدا رمزهای ایمیل و شبکه‌های اجتماعی خودم را دادم. فکر می‌کردم من که مشکلی ندارم و اگر همکاری کنم، آن‌ها من را آزاد خواهند کرد. اما آن‌ها از طریق دستیابی به اطلاعات زندگی خصوصیم، من را تحت فشار می‌گذاشتند. بازجو مدام عکس‌های من را می‌آورد و می‌گفت این چه لباسی است که پوشیده‌ای، تو لیفت طراحی لباس برای زنان جامعه اسلامی را نداری. او به من دشنام می‌داد. من عبارات ناشایستی را که او استفاده می‌کرد در این‌جا نقل نمی‌کنم.

۹- بعدها از جایی شنیدم که نام بازجوی من و تعداد دیگری از بچه‌ها، میثم یا محسن جوادی بوده است. شخص دیگری با نام فامیلی سپاسدار نیز در این پرونده‌سازی نقش داشت.

۱۰- معمولاً روزی دو نوبت نیم‌ساعته هواخوری داشتیم؛ یک بار صبح و یک بار عصر. حدود یک هفته بعد از بازداشت با خانواده‌ام تماس گرفتم. چند بار برای من تعداد زیادی کاغذ آوردند و خواستند که درباره تک‌تک شماره‌های ذخیره‌شده موبایلم برایشان بنویسم.

۱۱- چند روز بعد از انتقال به شیراز با خواهرم ملاقات کردم. او برای من کمی وسایل آورده بود. آن‌ها من را با دست‌بند و در ظاهری بسیار نامناسب به محل ملاقات منتقل کردند. دو روز قبل از آزادی هم یک بار دیگر به من ملاقات دادند. پدر و خواهرم آمده بودند. من دوست نداشتیم به ملاقات بروم. فکر می‌کردم خانواده‌ام به خاطر نوع رفتار بازجوها و دست‌بند و ظاهر آشفته من اذیت می‌شوند. پس از ملاقات دوم آن‌ها خواهرم را نگه داشته بودند. وقتی به سلولم بازگشتم، بازجو یک موبایل آورد و صدای خواهرم را پخش کرد. اسم تماس‌گیرنده روی صفحه موبایل «ابوذر» ذخیره شده بود. به من می‌گفتند که ما خواهرت را گرفته‌ایم و اگر اعتراف نکنی نگهش خواهیم داشت. او را هشت ساعت بعد آزاد کرده بودند، اما بعد از این من مدام تصور می‌کردم که صدای گریه او را از سلول‌های دیگر می‌شنوم. نگهبان‌ها و بازجوها هم با گفتن این‌که خواهرت را گرفته‌ایم من را آزار می‌دادند.

۱۲- در اواسط دوران بازداشت‌م بود که ناگهان رفتار بازجوها عوض شد. آن‌ها میز و صندلی‌های اتاق بازجویی را عوض کردند و برای من لباس تازه آوردند. سوال‌ها و طرز برخوردشان نیز عوض شد. متوجه شدم که یک نفر از تهران آمده است. من صدای این مرد را می‌شنیدم. او بازجوی من را آقا محسن خطاب می‌کرد.

حدس می‌زنم که او کسی بود که در اوین نیز راجع به علت دستگیری من سوالاتی پرسیده بود. بعدها که آزاد شدم، معاون وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی ادعا می‌کرد که این شخص از طرف این وزارتخانه آمده بوده است تا به من کمک کند. او آمد و کمی از من بازجویی کرد. او از من می‌پرسید که چرا به خارج کشور مسافرت می‌کردی یا چرا به فلان جا رفتی. او ادعا می‌کرد که ما آدم‌هایی در فرودگاه‌های سرتاسر دنیا داریم که ایرانی‌ها را تعقیب می‌کنند. آن‌ها گزارش کرده‌اند که تو در جلسات خاصی شرکت می‌کردی. چنین سوال‌هایی از من می‌پرسید و چنین ادعاهایی را مطرح می‌کرد. او که رفت تا دو هفته تماس‌های من قطع شد. یک کتاب به من داده بودند، آن را هم پس گرفتند.

۱۳- یک روز پیش از آزادی به من گفتند که دلمان برایت سوخته و می‌خواهیم آزادت کنیم. اما من همان ابتدا قرار بازداشت یک ماهه را دیده بودم و می‌دانستم که به زودی آزاد خواهم شد. آن‌ها چند دوربین حرفه‌ای آوردند و کاغذی به من دادند تا متن مورد نظرشان را بخوانم. من نمی‌پذیرفتم و تنشی بین ما به وجود آمد. من اصلاً رمقی برای مقابله نداشتم. آن‌ها سوالات بی‌ربطی می‌پرسیدند. حس می‌کردم که دیگر نمی‌دانند چه کار باید بکنند. قسمت‌هایی از متن مورد نظر آن‌ها را خواندم، اما بعضی قسمت‌ها را هم نخواندم.

آزادی

۱۴- من پس از ۲۹ روز بازداشت که کل آن را در انفرادی گذارندم با وثیقه ۳۰۰ میلیون تومانی آزاد شدم. من به نزد خانواده‌ام در شیراز رفتم. یکی دو روز پس از آزادی بازجو با من تماس گرفت و گفت فوراً شیراز را ترک کن و به تهران برو. من ترجیح می‌دادم که پیش خانواده‌ام بمانم، اما به تهران رفتم. چند روز بعد تماس گرفت که چه کسی به تو اجازه داده به تهران بروی، فوراً به شیراز بازگرد. به همین ترتیب سه بار من را بین تهران و شیراز جابه‌جا کرد.

۱۵- یک بار بازجو به من زنگ زد و گفت صبح جمعه بعد ساعت ۹ صبح بیا به فلکه ستاد. من به او گفتم که چرا باید روز تعطیل به دیدن شما بیایم. او گفت که به نفع است که بیایی. اما من نرفتم. با وکیل پیش دادیار که مرد جوانی به نام میثم ابراهیم‌زاده بود رفتیم و نسبت به این رفتار بازجوی سپاه اعتراض کردیم. دادیار به من گفت: «هر کار که آن‌ها می‌خواهند انجام بده. در غیر این صورت برایت بد خواهد شد.» او در دادگاه نیز حضور داشت. در آن‌جا در نقش وکیل سپاه عمل می‌کرد. شنیده‌ام که او بعداً ارتقا گرفته و قاضی شده است. او یک بار نیز در بازداشتگاه به سلول من آمده بود.

دادگاه شیراز

۱۶- ما در مرداد ۱۳۹۵ طی چهار جلسه در شعبه ۱۱۷ [دادگاه کیفری دو شیراز](#) به ریاست قاضی مهدی صادقی محاکمه شدیم. او لباس روحانی به تن نداشت و میان‌سال بود. یک روز قبل از آغاز دادگاه وکیلیم موفق شده بود که پرونده را مطالعه کند. جلسات از صبح تا عصر طول می‌کشید. در جلسه آخر دادگاه، بازجویی که صدای خواهرم را در سلولم پخش می‌کرد کنار قاضی در جایگاه منشی دادگاه نشسته بود. او به من

گفت: «بلایی سرت بیاوریم که هرگز فراموش نکنی.» من به این اظهارات به شدت اعتراض کردم. قاضی خود را به نشنیدن می‌زد. وقتی وکیل من اعتراض کرد، یک نفر از ته دادگاه فریاد زد که «بگیر بشین! خفه شو!»

۱۷- نماینده دادستان شیراز آقای کشاورز در جلسات حضور داشت. به نظرم او دقیقاً نمی‌دانست موضوع پرونده چیست. بعد از این‌که در جلسه چهارم دفاع آخر را ارائه دادیم، هفت هشت صفحه کاغذ آورد و گفت این لایحه علیه فرناز عبدلی نوشته شده است. وکیل من اعتراض کرد که پس از دفاع آخر نمی‌توان چیزی به پرونده افزود. او عکسی را به قاضی نشان داد و در گوش او چیزی زمزمه کرد. وکیل از آن‌ها پرسید که درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. آن‌ها واکنشی نشان ندادند و نگذاشتند عکس را ببینیم. وکیل گوشه عکس را برگرداند. گفتم این عکس من و برادرم است. بعد دادستان و قاضی شروع به خندیدن کردند.

۱۸- در جلسات دادگاه حدود هشت نفر سپاهی نیز حضور داشتند. بازجوهای ما در جلسه آخر به دادگاه آمدند. میثم ابراهیم‌زاده دادیار دادگاه بود. چنان‌که گفتم او در نقش وکیل سپاه عمل می‌کرد.

۱۹- وکیل من محمود طراوت‌روی بود. او به خاطر دفاعیاتش در پرونده ما به «تشویش اذهان عمومی» متهم شده بود. متأسفانه بعد از تهدیدها و فشارهای غیرقانونی‌ای که به وکیل وارد کردند، او به طور کلی خودش را از پرونده کنار کشید.

دادگاه تجدید نظر استان فارس

۲۰- در اردیبهشت ۱۳۹۶ جلسه تجدید نظر در شعبه ۱۷ [دادگاه تجدید نظر استان فارس](#) به ریاست قاضی محمدرضا حسین‌پور و با حضور مستشار شعبه جمشید کشکولی برگزار شد. هیچ‌کدام ایشان لباس روحانی به تن نداشتند. آقای حسین‌پور میان سال بود و آقای کشکولی مسن به نظر می‌رسید. این جلسه حدود دو ساعت طول کشید. آن‌ها از هر کدام از ما می‌پرسیدند که آیا اتهامات را قبول داری و آیا این اعمال را مرتکب شده‌ای یا نه. نماینده دادستان یا شخص دیگری هم در دادگاه حضور نداشت.

۲۱- من در دادگاه بدوی با استناد به بند ب ماده ۶۳۹ قانون مجازات اسلامی با اتهام «تشویق به فساد و فحشا» از طریق طراحی لباس و برگزاری نمایشگاه به پنج سال حبس تعزیری، دو سال ممنوعیت از اشتغال در حوزه‌های مربوط به لباس و مد و دو سال ممنوعیت از خروج از کشور محکوم شدم. این حکم در دادگاه تجدید نظر به دو سال حبس کاهش یافت، اما مجازات‌های تکمیلی محرومیت از اشتغال و خروج از کشور تایید شدند.

۲۲- من به کمیسیون اصل ۹۰، دفتر بازرسی رهبری و نماینده شیراز در مجلس اعتراض کردم. پس از این‌که این اعتراض‌ها بی‌نتیجه ماند و حکم زندان دیگر متهمین پرونده به طور کامل [اجرا شد](#)، تصمیم گرفتم که از کشور خارج شوم.